

ترکیب در زبان فارسی (۶)

علاءالدین طباطبائی

۱۶

ساختار ۱۶، اسم + ستاک گذشته

ستاک گذشته با افزودن تکواژ ستاک گذشته، {D}، به ریشه فعل ساخته می شود. این تکواژ، بسته به ریشه ای که به آن می پیوندد، به یکی از چهار صورت -t، -d، -id، -âd ظاهر می شود. به بیان دیگر، تکواژ ستاک گذشته چهار تکواژگونه دارد. افعال را از نظر چگونگی تبدیل ریشه به ستاک گذشته می توان به دو گروه باقاعده و بی قاعده تقسیم کرد که شرح آن در آثار متعدد به تفصیل آمده است (برای مثال ← صادقی ۲، ص ۳۳-۳۶؛ پیشرو؛ طباطبائی ۳، ص ۴۴-۵۰). اما آنچه به بحث ما مربوط می شود این است که در ساختار اسم + ستاک گذشته دو گروه از ستاک های گذشته یا اصلاً به کار نرفته اند یا بسیار کم به کار رفته اند:

گروه اول - ستاک های گذشته افعال تبدیلی (یا جعلی) مانند جنگیدن و خشکیدن و فهمیدن را شامل می شود.

گروه دوم - شامل ستاک های گذشته افعال سببی یا گذراست که مصدر آنها با افزودن -اندن یا -انیدن ساخته می شود؛ مانند دواندن و خوراندن و لغزاندن و جنباندن.

ستاک های گذشته بقیه افعال کم و بیش در ترکیب با اسم به کار می روند و این ترکیب ها را می توان برحسب مقوله دستوری به دو گروه زیر تقسیم کرد:

۱۶-۱ اسم + ستاک گذشته ← صفت مفعولی مرکب

در صفت‌های مرکب دارای این ساختار، ستاک گذشته معنی مفعولی دارد؛ مانند زرخرید («خریده شده با زر»). «در حقیقت این ستاک‌ها صفت‌های مفعولی کهنی هستند که در زبان پهلوی به کار می‌رفته‌اند و به همین صورت به فارسی رسیده‌اند. توضیح این مطلب اینکه، در زبان پهلوی، صفت‌های مفعولی فاقد -ag (= در فارسی) بوده‌اند.» (صادقی، ۳، ص ۱۱)

در صفت‌های مرکب حاصل از این فرایند کنش فعل یا مستقیماً با جزء اول (اسم) یا از طریق آن انجام می‌گیرد. به بیان دیگر، جزء اسمی کنشگر یا کنش‌ابزار^۱ فعل است:

خداداد: ... که خدا آن را داده است

انسان‌ساخت: ... که انسان آن را ساخته است

دست‌کاشت: ... که با دست کاشته شده است

دیگر مثال‌ها: خاک‌آلود، مادرزاد، زربافت، نمک‌پرورد، بادآورد، دم‌پخت (مثلاً در «برنج دم‌پخت»)، مردم‌نهاد^۲ (نهاده شده به دست مردم)

۱۶-۲ اسم + ستاک گذشته ← اسم مرکب

شمار اسم‌های مرکبی که با این فرایند ساخته می‌شوند بسیار است و آنها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

گروه اول اسم‌هایی هستند که در اصل صفت بوده‌اند و، در نتیجه تغییر مقوله، به اسم تبدیل شده‌اند. به دو دلیل می‌گوییم این اسم‌های مرکب در اصل صفت بوده‌اند: الف) برخی از آنها هنوز کاربرد صفتی نیز دارند، مانند دم‌پخت که هنوز در مقام صفت نیز به کار می‌رود (برنج دم‌پخت).

ب) جزء فعلی معنای صفت مفعولی دارد و از آنجا که هسته این اسم‌های مرکب جزء فعلی است طبیعتاً کل واژه مرکب صفت است (طباطبائی، ۱، ص ۱۹-۳۴)؛ مانند

سنگ‌نوشت: نوشته شده بر سنگ

سنگ‌بست: بسته شده با سنگ

دیگر مثال‌ها: بادزفت، آبرفت، آدمیزاد، سرنوشت.

1) instrument

۲) «سازمان مردم‌نهاد» از مصوبات فرهنگستان در برابر non-government organization است.

(← فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵)

گروه دوم اسم‌های مرکبی که در آنها ستاک گذشته معنی مصدری دارد و کلّ واژه مرکب نیز اسم مصدر محسوب می‌شود؛ مانند اخترشناخت، سالگشت، کیفرخواست. در این واژه‌ها، جزء اسمی نقش مفعول یا قید را برای بخش فعلی ایفا می‌کند:

مفعول: خورگرفت: گرفتن خورشید

سالگشت: گشتن سال

قید: آب‌گشت: گشتن در آب

شهرگشت: گشتن در شهر

توضیح

— شماری از واژه‌های دارای ساختار اسم + ستاک گذشته از فعل مرکب یا عبارت فعلی گرفته شده‌اند، مانند

| | |
|-----------------------|------------------------|
| پاس داشتن ← پاسداشت | نگه داشتن ← نگهداشت |
| عمل کردن ← عملکرد | حواله کردن ← حواله کرد |
| به سر رسیدن ← سر رسید | چشم داشتن ← چشمداشت |
| یاد کردن ← یادکرد | صلاح دیدن ← صلاحدید |

— برخی از واژه‌های دارای این ساختار مفهومی اصطلاحی یافته‌اند، مانند سرآمد، روزآمد، رویکرد، رهیافت، دستبرد، نامزد، زیانزد، گوشزد.

— چنان‌که دیدیم، ستاک‌های گذشته در ساختار اسم + ستاک گذشته ممکن است، از نظر معنی، صفت مفعولی یا اسم مصدر باشند. اما این ستاک‌ها، گاه در مقام واژه‌هایی مستقل، در معنایی به کار می‌روند که در هیچ‌یک از دو مقوله بالا نمی‌گنجد، مانند

شنود: وسیله‌ای برای گوش دادن یا ضبط کردن گفت‌وگوها.

بست: وسیله‌ای برای ثابت نگه داشتن چیزی در جای خود.

سوخت: ماده‌ای که از سوختن آن گرما یا نیرو تولید می‌شود.

نهاد: اشکال یا ساختارهای اجتماعی که با قانون یا عادت و رسم در جامعه برقرار می‌گردند به ویژه آنها که به حقوق عمومی مربوط‌اند.

ریخت: ساختار بیرونی، شکل ظاهری

بافت: مجموعه‌ای از یاخته‌های یکسان که برای انجام دادن کار زیستی مشخصی سازمان یافته‌اند.

چنین واژه‌هایی را باید، به رغم ساختار ظاهری آنها، اسم (هر نوع اسمی به جز

اسم مصدر) به شمار آورد و، اگر مثلاً با اسم دیگری ترکیب شوند، در واقع، با واژه مرکبی با ساختار اسم+اسم مواجه هستیم. برای مثال، واژه انسان ریخت، به معنی «دارای ریخت مانند انسان»، به قیاس واژه مرکبی مانند ماهرو («دارای روی چون ماه») ساخته شده است.

— برخی ستاک‌های گذشته در این ساختار پربسامدند؛ مثلاً با آلود بیش از پنجاه صفت مرکب ساخته شده است. از دیگر ستاک‌های نسبتاً پربسامدند: گرفت، دید، گشت، آکند، نوشت، ریخت، ساخت، بست، داشت، پرورد، زاد.

— در واژه‌های مصوب فرهنگستان چند ده واژه با ساختار اسم+ستاک گذشته وجود دارد. ستاک‌های زیر در زمره پربسامدترین آنها به شمار می‌آیند:

گشت: شهرگشت، تماشاگشت، واکه گشت

نوشت: فیلم‌نوشت، روزنوشت، آوانوشت

رُفت: کوه‌رُفت، آب‌رُفت، یخ‌رُفت

کِشت: خاک‌کِشت، هواکِشت، شن‌کِشت

۱۷ ساختار ۱۷، ضمیر مشترک + ستاک گذشته

شمار واژه‌های دارای این ساختار انگشت‌شمار است اما همین شمار اندک را می‌توان از نظر مقوله دستوری به دو گروه تقسیم کرد: صفت مرکب و اسم مرکب.

۱۷-۱ ضمیر مشترک + ستاک گذشته ← صفت مرکب

در صفت‌های مرکب دارای این ساختار، ستاک گذشته از نظر معنی صفت مفعولی است و ضمیر مشترک نقش کنشگر را ایفا می‌کند:

خودنوشت: نوشته‌شده به قلم خود (زندگینامه خودنوشت)

خودرُست: ... که خودش رسته است

توضیح

— این واژه‌ها از نظر معنی همانند واژه‌های دارای ساختار خود+ صفت مفعولی هستند. به بیان دیگر، خودنوشت و خودرُست از نظر معنی با خودنوشته و خودرُسته تفاوتی ندارند

به این دلیل که ضمیر مشترک از نظر دستوری از زیرمقوله‌های اسم به شمار می‌آید و، در ترکیب‌های اسم + ستاک گذشته در آن مواردی که صفت مرکب ساخته شده است، این صفت به گذشته تعلق دارد. اما صفت‌هایی که دارای ساختار فاعلی هستند، مانند گل فروش و فریبنده، بی‌زمان محسوب می‌شوند. برای مثال، تفاوت سرباز و جان‌باخته این است که سرباز کسی است که سرش را می‌بازد؛ اما جان‌باخته صفت کسی است که جانش را باخته است. مقایسه واژه‌هایی مانند دانش‌آموخته و دانش‌آموز نیز این نکته را به روشنی نشان می‌دهد. با توجه به آنچه در بالا آوردیم، اینکه در برخی منابع خودرُست و حتی خودرُسته را با خودرُ مترادف دانسته‌اند موجه نمی‌نماید (← فرهنگ عمید، لغتنامه دهخدا، فرهنگ بزرگ سخن، ذیل واژه‌های خودرُست و خودرُسته). به طور کلی، می‌توان گفت که در زبان فارسی صفت‌های دارای ساختار مفعولی همگی به گذشته تعلق دارند. بنابراین، دستگاه خودنشست، که با تعریف «دستگاه هدایت پرواز خودکار که قادر است هواپیما را بدون دخالت خلبان در شرایط دید طبیعی نامساعد بر روی باند پرواز بشناسد» در فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵) آمده است، از نظر دستوری ناموجه به نظر می‌رسد. شاید مناسب‌تر این بود که برای این دستگاه واژه‌ای مانند نشست ابزار پیشنهاد شود؛ زیرا در این صورت می‌توان نشست را مصدر مرخم در نظر گرفت و از آن معنای «ابزار نشستن» را استنباط کرد.

— درواژه خوددریافت، که امروز به معنای فاعلی به کار می‌رود و بر دستگاهی دلالت می‌کند که خودش پول را دریافت می‌کند، دریافت ستاک گذشته نیست بلکه، از رهگذر تغییر مقوله، به اسم مصدر تبدیل شده است؛ همچنان‌که در مثال زیر می‌بینیم:

در این بانک دریافت و پرداخت صورت نمی‌گیرد.

به طوری که در ساختار ۳ دیدیم، اسم مصدرها در ترکیب با ضمیر مشترک ممکن است به معنی صفت فاعلی به کار روند همچنان‌که در واژه‌های خودتنظیم و خودلقا و خودلقاح می‌بینیم. در خوددریافت نیز دریافت به معنی «دریافت‌کننده» است و این واژه به قیاس واژه‌هایی مانند سه واژه بالا ساخته شده است.

۱۷-۲ ضمیر مشترک + ستاک گذشته ← صفت مرکب

اسم‌های مرکب دارای این ساختار را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

گروه اول اسم‌های مرکبی که، در اصل، صفت متعلق به گذشته بوده‌اند اما به عنوان اسم به کار می‌روند، مانند

خودپرداخت: میزان خسارتی که بر عهده خود بیمه‌گذار است و بیمه‌گر نسبت به آن تعهدی ندارد. (فرهنگ بزرگ سخن)

خودشکفت: جزء سازنده کانیائی یک سنگ دگرگونی که در نتیجه بازبلورش و در محدوده سطوح بلوری خود شکل گرفته است. (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر هفتم)

گروه دوم اسم‌های مرکبی که در آنها ستاک گذشته معنی مصدری می‌دهد و کل واژه مرکب نیز اسم مصدر محسوب می‌شود، مانند

خودکافت: تجزیه یاخته‌ها و بافت‌ها به وسیله آنزیم‌های داخلی آنها.

(فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵)

خودپروتون‌کافت: انتقال پروتون بین دو مولکول یکسان. (همان)

۱۸ ساختار ۱۸، اسم + مصدر شینی

منظور از مصدر شینی اسمی است با معنای مصدر که با افزودن پسوند -ش به ستاک حال افعال ساخته می‌شود؛ مانند گردش، روش، ریزش. از ترکیب اسم با این مصدر اسم مصدر مرکب ساخته می‌شود. این ترکیب از نظر روابط نحوی میان اجزای سازنده‌اش نوعی اضافه مقلوب به شمار می‌آید:

آب‌گردش: گردش آب

خون‌بارش^۳: بارش خون

دیگر مثال‌ها: آب‌ریزش، سال‌گردش، شکم‌روش.

شمار واژه‌های دارای این ساختار اندک است و شاید نتوان به مثال‌هایی که در بالا آوردیم واژه دیگری افزود؛ اما با توجه به الگوی واژه‌ساختی آن، یعنی اضافه مقلوب، که بسیار زیاست برای کاربرد آن در واژه‌سازی معنی وجود ندارد، چنان‌که در شورای واژه‌گزینی فرهنگستان واژه‌هایی مانند زیست‌پایش و زیست‌فرسایش به تصویب رسیده است. (← فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر پنجم)

۳) نام یک فیلم سینمایی درباره حادثه ۱۷ شهریور، به کارگردانی رسول صدرعاملی.

توضیح

— چنان‌که می‌دانیم، از ترکیب اسم + ستاکِ حال صفت فاعلی ساخته می‌شود (مانند سپرساز و گرانی‌سَنج) و با افزودن پسوندِ -ی به این ساختار اسم عمل به دست می‌آید: سپرسازی، گرانی‌سنجی. اگر بخواهیم از این اسم‌ها صفت بسازیم، برحسب قاعده، باید به آنها پسوندِ -ی بیفزاییم ولی از آنجاکه این اسم‌ها خود به پسوندِ -ی ختم شده‌اند، به دلیل آواشناختی، افزودن پسوندِ -ی به آنها روا نیست. برای رفع این مشکل، روشی که تاکنون به کار رفته ساختن اسم عمل بوده با ستاک گذشته و افزودن پسوندِ -ی به آن، چنان‌که در مثال‌های زیر:

روان‌شناسی = روان‌شناخت ← روان‌شناختی

قوم‌نگاری = قوم‌نگاشت ← قوم‌نگاشتی

اما برای اسم عمل‌هایی مانند زیست‌سنجی که در آنها فعل بسیطی به کار رفته است که ستاک گذشته‌اش به -ید ختم می‌شود، توسل به این روش ظاهراً با ذوق اهل زبان سازگار نیست و ساختن صفتی مانند زیست‌سنجیدی مقبول نمی‌افتد. از این رو، در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان، پیشنهاد شده است که در چنین مواردی، به جای افزودن پسوند صفت‌سازِ -ی به ستاک گذشته، این پسوند به اسم عملی که با پسوندِ -ش ساخته شده است افزوده شود. براین قرار، به جای واژه‌ای مانند زیست‌سنجیدی، زیست‌سنجشی ساخته می‌شود. دیگر مثال‌ها:

اخترسنجی = اخترسنجش ← اخترسنجشی

نم‌سنجی = نم‌سنجش ← نم‌سنجشی

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

۱۹ ساختار ۱۹، صفت + اسم
واژه‌های دارای این ساختار به دو مقوله صفت مرکب یا اسم مرکب تعلق دارند اما شمار صفت‌های مرکب بسیار بیشتر است.

۱۹-۱ صفت + اسم ← صفت مرکب

صفت‌های مرکب دارای این ساختار را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

گروه اول آن است که می‌توان اعضای آن را «صفتِ دارندگی» شمرد. در آنها، جزءِ اسمی دارندهٔ صفتی است که با آن ترکیب شده است:

قوی‌دل: دارای دل قوی

خوش‌منظر: دارای منظر خوش

کم‌مصرف: دارای مصرف کم

دیگر مثال‌ها: سیاه‌دل، سپیدبخت، بدسرشت، پاک‌نهاد، سست‌عنصر.

شمار چنین واژه‌هایی بسیار است و، اگر ترکیب جدیدی با این ساختار بسازیم، نخستین معنایی که از آن برداشت می‌شود صفتِ دارندگی است.

گروه دوم آن است که جزءِ اسمی در اعضای آن معنایی فاعلی یا مفعولی دارد که از فعل مرکب حاصل آمده است و صفتِ نقشِ قید را ایفا می‌کند:

کم‌غذا: ... که غذا کم می‌خورد

پرحرف: ... که حرف زیاد می‌زند

تازه‌داماد: ... که تازه داماد شده است

دیگر مثال‌ها: کم‌سخن، تازه‌عروس، کم‌حرف، جدا چاپ (tirage à part).

به قیاس این واژه‌ها، گروه‌های تخصصی فرهنگستان چند واژهٔ جدید ساخته‌اند:

تمام‌دور: ... که کاملاً دور می‌زند (در چراغ تمام‌دور)

سطحی‌جذب: ... که در سطح جذب می‌کند

عمقی‌جذب: ... که در عمق جذب می‌کند

(← فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر هشتم)

۱۹-۲ صفت + اسم ← اسم مرکب

چنان‌که می‌دانیم، صفت بعد از اسم قرار می‌گیرد و همراه با نشانهٔ اضافه به اسم افزوده می‌شود و گروه نحوی می‌سازد، مانند وقتِ خوش، عمرِ طولانی، کتابِ خواندنی. اما، در برخی موارد، صفت پیش از اسم قرار می‌گیرد و، با حذف نشانهٔ اضافه و تغییر طرح تکیه، اسم مرکب ساخته می‌شود:

پیرمرد: مردِ پیر

بزرگراه: راهِ بزرگ

شوراب: آب شور

دیگر مثال‌ها: سفیدرود، نونهال، نیک‌مرد، کاغذین جامه، سیاه‌زخم.

به رغم آنکه شمار این نوع از اسم‌های مرکب در قیاس با صفت‌های مرکبِ دارندگی چندان زیاد نیست، این فرایند در فارسی امروز نسبتاً زیاست.

۲۰ ساختار ۲۰، صفت + صفت

واژه‌های مرکبِ دارای این ساختار به مقوله صفت تعلق دارند و در آنها صفتِ اول نقش قید را برای صفت دوم ایفا می‌کند:

کم‌شنوا: ... که کم می‌شنود

تمام‌رنگی: ... که تماماً رنگی است

الکی‌خوش: ... که الکی خوش است

دیگر مثال‌ها: بیش‌فعال، کم‌چرب، تازه‌جوان، تازه‌وارد، کم‌پیدا، تمام‌رسمی.

شمار واژه‌های دارای این ساختار چندان زیاد نیست و احتمالاً بیش از چند واژه‌ای نمی‌توان به مثال‌های بالا افزود.

۲۱ ساختار ۲۱، صفت + صفت فاعلی

مراد ما از صفت فاعلی صفتی است که با افزودن پسوند -نده به ستاک حال ساخته می‌شود؛ مانند کوشنده، برنده، کننده. از ترکیب صفت با صفت فاعلی، صفت فاعلی مرکب ساخته می‌شود و تقریباً همه آنها از فعل مرکب یا عبارت فعلی مشتق می‌شوند:

ناراحت کردن ← ناراحت‌کننده

جلو بردن ← جلوبرنده

صادر کردن ← صادرکننده

دیگر مثال‌ها: مسحورکننده، جداکننده، پاک‌کننده، خوشحال‌کننده، راضی‌کننده، خردکننده، پریشان‌کننده.

توضیح

— شمار عبارت‌های فعلی که از همنشینی صفت و یکی از فعل‌های بودن و کردن و شدن

ساخته می شوند بی شمار است؛ زیرا تقریباً همه صفات ها می توانند در چنین عبارت هایی به کار روند:

| | | | | |
|----------|----------|-----------|----------|--------------|
| شاد بودن | سرد بودن | لاغر بودن | پاک بودن | داغ بودن ... |
| شاد شدن | سرد شدن | لاغر شدن | پاک شدن | داغ شدن ... |
| شاد کردن | سرد کردن | لاغر کردن | پاک کردن | داغ کردن ... |

از همه عبارت های فعلی که در آنها فعل های شدن و کردن به کار رفته است می توان صفت فاعلی مرکب ساخت: شادشونده، شادکننده، سردشونده، سردکننده، پاکشونده، پاککننده، ... اما از عبارت هایی که از صفت + بودن ساخته می شوند صفت فاعلی مرکب به دست نمی آید؛ مثلاً صفتی مانند شادباشنده ساخته نمی شود، شاید به این دلیل که صفتی مانند شاد به تنهایی همان معنای «شادباشنده» را در خود دارد و نیازی به افزودن باشنده نیست.

— برخی از صفت های فاعلی واژگانی شده اند و به اسم تبدیل گردیده اند؛ مانند آینده. بدیهی است که هرگاه یک صفت با چنین واژه ای ترکیب شود نمی توان آن را مشتق از فعل مرکب یا عبارت فعلی به شمار آورد. برای مثال، خوش آینده به معنی «دارای آینده خوب» است و بی تردید از فعل مرکب خوش آمدن مشتق نشده است و این واژه را باید ترکیب صفت + اسم در نظر گرفت.

۲۲ ساختار ۲۲، صفت + صفت مفعولی

مراد از صفت مفعولی صفتی است که با افزودن پسوند -ه به ستاک گذشته حاصل می آید؛ مانند زده، خورده، شده. واژه هایی که از ترکیب صفت و صفت مفعولی پدید می آیند صفت مفعولی مرکب اند و آنها را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

گروه اول از عبارت های فعلی یا افعال مرکب شامل صفت + فعل بسیط ساخته شده اند:

پنهان کردن ← پنهان کرده

پنهان گشتن ← پنهان گشته

پنهان داشتن ← پنهان داشته

دیگر مثال ها: گران شده، پاک شده، مطرح شده، خاموش شده.

شمار این نوع صفت مرکب بسیار زیاد است زیرا از هر عبارت فعلی یا فعل مرکب دارای ساختار صفت + فعل بسیط می‌توان صفت مفعولی خاص آن را ساخت. گروه دوم شامل صفت‌های مفعولی مرکبی است که در زیرساخت آنها فعل مرکب یا عبارت فعلی وجود ندارد و میان جزء اول (صفت) و جزء دوم (صفت مفعولی) رابطه قید و صفت برقرار است به این معنی که جزء اول جزء دوم را توصیف می‌کند: نورسیده، نوشکفته، پاک‌زاده، بزرگ‌زاده، حلال‌زاده، سیاه‌سوخته («سوخته تا حدی که سیاه شده است»).

توضیح

– صفت مرکب شگفت‌زده به هیچ‌یک از دو گروه بالا تعلق ندارد زیرا نه فعل مرکب یا عبارت فعلی شگفت‌زدن رواج دارد و نه شگفت‌قید فعل‌زدن محسوب می‌شود. به اقرب احتمال، این واژه به قیاس واژه‌هایی مانند حیرت‌زده و ندامت‌زده و وحشت‌زده که دارای ساختار اسم + صفت مفعولی هستند ساخته شده اما، در آن، به جای اسم (شگفتی)، صفت (شگفت) به کار رفته است.

۲۳ ساختار ۲۳، صفت / قید + همان صفت / قید

شمار واژه‌های مرکب دارای این ساختار چندان زیاد نیست^۴ و همگی آنها قید یا صفت مرکب‌اند و بر تأکید و کثرت دلالت دارند.

قید مرکب

بلند بلند: مردی را که بلند بلند حرف می‌زند می‌شناسی؟

جدا جدا: بهتر است نامه‌ها را جدا جدا پست کنیم.

جلو جلو: اجاره را همیشه جلو جلو می‌پرداخت.

صفت مرکب

گران گران: تازگی‌ها لباس‌های گران‌گران می‌خری!

گنده گنده: حرف‌های گنده گنده می‌زند.

دیگر مثال‌ها (شامل قید و صفت): گشادگشاد، الکی‌الکی، خالی‌خاللی، تندتند، جویده‌جویده، آهسته‌آهسته، پاره‌پاره، عقب‌عقب، مفتی‌مفتی.

۴) نگارنده در حدود سی واژه مرکب دارای این ساختار یافته است.

واژه‌های دارای این ساختار را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:
گروه اول که صفت یا قید سازنده آنها، اگر مضاعف هم نباشد، تقریباً به همان معنای صورت مضاعف به کار می‌رود و تکرار عمده‌تاً برای تأکید است. برای مثال، در جمله‌های زیر می‌توان به جای الکی الکی و بلند بلند و خالی خالی واژه‌های الکی و بلند و خالی را به کار برد بی‌آنکه در معنای جمله‌ها چندان تغییری پدید آید:

همین‌طور الکی الکی / الکی برنده شدیم.
بلندبلند / بلند حرف می‌زند.
نان را خالی خالی / خالی نخور.

گروه دوم شامل صفت‌ها یا قیدهای مرکبی می‌شود که، اگر صفت یا قید سازنده آنها مضاعف نباشد، کاربردش با صورت مضاعف متفاوت است و نمی‌توان آنها را در همان بافت‌هایی به کار برد که صورت مضاعف آنها به کار می‌رود. برای مثال، در جمله‌های زیر نمی‌توان به جای کم کم و اندک اندک واژه‌های کم و اندک را نشانند:

مهمان‌ها کم کم دارند می‌آیند.
اندک اندک گروه بزرگی گرد هم آمدند.

توضیح

گاهی به جزء دوم این ترکیب‌ها پسوند -ک افزوده می‌شود: خوش خوشک، نرم نرمک، کم کمک. گاهی نیز پسوند -ک به هر دو جزء افزوده می‌شود: نرمک نرمک.

۲۴ ساختار ۲۴، قید تنوین دار + صفت

مراد از قید تنوین دار اسم یا صفتی است که با افزودن پسوند -ا عربی به قید تبدیل شده است:

اسم + ا: ذاتاً، منطفاً، طبعاً

صفت + ا: شدیداً، کاملاً، دایماً

این قیدها، هرگاه پیش از صفت قرار بگیرند، آن را توصیف می‌کنند و بسته به طرح تکیه‌شان ممکن است گروه نحوی یا واژه مرکب سازند، چنان‌که در دو مثال زیر می‌بینیم:

(۱) گروه نحوی: رفتار او در میهمانی کاملاً نامناسب بود.

(۲) واژه مرکب: رفتار کاملاً نامناسب او همه را رنجاند.

در جمله (۱) دو واژه کاملاً و نامناسب هرکدام تکیه خاص خود را دارند و واژه‌های مستقل در یک گروه نحوی به شمار می‌آیند. اما در جمله (۲) کاملاً نامناسب صفت مرکب به شمار می‌آید؛ زیرا کل واژه تنها یک تکیه اصلی گرفته است که، بر حسب قاعده، بر روی هجای آخر است. در جمله‌های زیر، ذاتاً متناقض و ظاهراً موجه نیز صفت مرکب‌اند:

سخنان ذاتاً متناقض او کسی را قانع نمی‌کند.

استدلال‌های ظاهراً موجه شما ممکن است بسیاری را تحت تأثیر قرار دهد.

توضیح

– برخی نویسندگان با واژه‌های فارسی تبار نیز قید تنوین دار می‌سازند و در چنین ترکیب‌هایی به کار می‌برند: گاه‌آخنده‌آور. کاربرد چنین قیدهایی، از نظر بسیاری فضلا، از فصاحت به دور است و توصیه نمی‌شود و حتی برخی واژه‌های عربی را نیز می‌توان با افزودن پیشوند ب- به قید تبدیل کرد؛ مثلاً به جای ظاهراً موجه می‌توان گفت: به‌ظاهر موجه.
 – در گروه واژه‌گزینی ریاضی فرهنگستان، در مورد صفت‌های مرکب دارای ساختار قید تنوین دار + صفت که در مقام اصطلاحات تخصصی به کار می‌روند، در چند سال اخیر گرایش تازه‌ای پدید آمده است به این معنا که، به جای ترکیب قید تنوین دار + صفت، ساختار صفت + صفت اختیار می‌شود، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم (← فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر هشتم):

| | | |
|--------------------------|----------|-------------------|
| linearly independent set | در برابر | مجموعه خطی مستقل |
| relatively compact set | در برابر | مجموعه نسبی فشرده |
| finitely generated group | در برابر | گروه متناهی مولد |

چنین روشی از نظر دستوری موجه می‌نماید؛ زیرا، چنان‌که در ساختار ۲۰ دیدیم، صفت می‌تواند برای صفت دیگر نقش قید را ایفا کند: الکی خوش، کم‌بیدا.

ساختار ۲۵، صفت + ال + اسم

شمار واژه‌های دارای این ساختار نسبتاً زیاد است^۵ و، همچنان‌که در ساختار ۴ آوردیم،

(۵) نگارنده صد و سی واژه دارای این ساختار گرد آورده است.

ال- در این ترکیب‌ها نقش صورت‌ساز دارد (طباطبائی ۲، ص ۱۴۸). تقریباً همه این واژه‌های مرکب به مقوله صفت، از نوع صفتِ دارندگی، تعلق دارند به این معنی که جزء اسمی دارنده خصوصیتی است که جزء صفتی آن را بیان می‌کند:

بطیء الأثر: دارای اثرِ بطیء

سلیم النفس: دارای نفسِ سلیم

قوی الجثه: دارای جثه قوی

دیگر مثال‌ها: صحیح الأركان، صعب الوصول، فارغ الذهن، عظیم الشان، کریم الطبع، منور الفکر، تام الأختیار، مشترک المنافع^۶.

شماری از صفت‌ها با بسامد بیشتری در این ساختار به کار رفته‌اند، از جمله:

دائم: دائم الخمر، دائم الذکر، دائم السفر...

سهل: سهل الوصول، سهل العبور، سهل الهضم...

ممنوع: ممنوع الورد، ممنوع الخروج، ممنوع القلم...

واجب: واجب الأجر، واجب التعلیم، واجب الوجود...

مختلف: مختلف الأركان، مختلف الشکل، مختلف الطبع...

توضیح

- تقریباً هر دو جزء همه این واژه‌های مرکب عربی تبار است و تنها چند واژه وجود دارد که یکی از دو جزء‌شان فارسی است، مانند بی‌کارالدوله و ممنوع التمايش.

- شمار اندکی از این صفت‌های مرکب کاربرد اسمی پیدا کرده‌اند، مانند متوازی الاضلاع و کثیرالجمله.

- در یکی دو واژه دارای این ساختار، جزء دوم (اسم) از نظر معنی صفت مفعولی است و جزء اول (صفت) قید آن محسوب می‌شود، مانند اخیر الذکر (= اخیراً ذکر شده) و سابق الذکر (= سابقاً ذکر شده).

منابع

پیشرو، مینا، فعل، ریشه، مصدر در فارسی همراه با تفاوت‌های گفتاری و نوشتاری (رساله فوق لیسانس)، استاد راهنما: علی محمد حق‌شناس، گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸.

۶) برای نحوه تلفظ این واژه‌ها ← صادقی ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱.

- صادقی (۱)، علی اشرف، «درباره ترکیبات ال دار عربی در فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۳۶۲، ص ۲۱ (۱۳۵۳)، ص ۱۲۹-۱۳۶.
- (۲)، دستور (سال دوم فرهنگ و ادب)، آموزش و پرورش، تهران ۱۳۵۸.
- (۳)، «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل»، دستور (ویژه نامه نامه فرهنگستان)، دوره اول، ش ۱ (مسلسل: ۱)، اسفند ۱۳۸۳، ص ۵-۱۲.
- طباطبائی (۱)، علاءالدین، اسم و صفت مرکب در زبان فاسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
- (۲)، «ترکیب در زبان فارسی (۳)»، نامه فرهنگستان، دوره دهم، شماره دوم (مسلسل: ۳۸)، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۴۸-۱۵۷.
- (۳)، فعل بسیط فارسی و واژه سازی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶.
- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۲.
- فرهنگ عمید، حسن عمید، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان (۱۳۷۶-۱۳۸۵)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷.
- فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان (دفتر پنجم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷.
- فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان (دفتر هفتم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۹.
- فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان (دفتر هشتم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۰.
- لغتنامه دهخدا (۱۵ مجلد)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.

□